**متن ادبی «بانوی کریمه»**

مجله اشارات :: آذر 1385، شماره 91   
نویسنده: حورا طوسی

چه معصومانه می‏خندی و کودکانه نگاه می‏کنی! تو پاک‏ترینی و فرشته از چشمانت فرومی‏ریزد.  
پاکی و اصالت، از شاخسار خاندان معصومت ریشه می‏گیرد؛  
پاکی تو که معصومه نام گرفته‏ای و مریم اهل بیتی و کریمه آسمان و زمین.  
زمین، آمدنت را هلهله می‏کند. فرشته‏ها اسپند بر آتش می‏ریزند تا چشمانی که تاب دیدن تو را ندارند، کور بمانند. ریسه‏های نور، از آسمان تا زمین کشیده شده است. این همه، به یمن آمدن توست؛ کریمه اهل بیت.   
ریحانه بهشتی بودی و سرزمین من، عطش رایحه تو را داشت.   
آمدی تا انیس و همدم خلوت برادر باشی و غم غربتش را با شانه‏های خود قسمت کنی. افسوس که راه، راهزن آروزهایت شد و تن رنجورت، آن همه اندوه را تاب نیاورد!  
از این افسوس پایدار، فانوس اشک‏های‏مان را قرن‏هاست که روشن کرده‏ایم، به یاد داغ‏های تو.   
قم، بوی توس می‏دهد.  
امروز شهرمان را به یمن میلادت آذین بسته‏ایم. گنبد طلایی حرمت، در هاله چراغ‏های رنگین و نوارهای نورانی، چقدر ملکوتی شده است! موسیقی شادی که از مناره‏ها بلند است، در کوچه پس کوچه‏های شهر می‏پیچید. همه جا گل است و شیرینی؛ همه سرشار از شادمانی‏اند.   
... اما نمی‏دانم چرا شهرم، عطر توس گرفته است! شاید مسافری غریب به تهنیت و شادباش آمده است؛ شاید برادری به دیدار خواهری... شاید...

**متن ادبی «رايحه قم»**

مجله اشارات :: آبان 1387، شماره 114   
نویسنده: محمدكاظم بدرالدين

چه صبح عنايتي دميده كه با مديحه هايش، دل ما را روشن كرده است! چه عطر شَعَفي در رگ هاي ساعات شهر جاري شده كه گويا در بهشت پا نهاده ايم!  
امروز، قرائت چندم رويش است كه لهجه همه ما بوي باغ گرفته است. «سبزيم و تازه، اين نفحات از كدام سوست؟»  
بياييد، اي لحظه هاي از دست رفته انسان! بنگريد به آستان متبسم تبرّك؛ به قطعه آينه زار تعبد. «فرشتگان معصوم، دروازه هاي بشريت را گل باران كرده اند».  
امروز، آسمان مدينه چه اندازه از غزل هايِ عاشق، نور گرفته است! امروز رايحه «قم» چقدر شامه نواز است؛ «معصومه(س)» آمده است.   
قم، در لباس بهار تماشايي است و شرح روايت روشنايي‌اش، خواندني. خيابان‌ها و ميدا‌ن‌هاي قم، تازه ترين شعرهاي چراغاني شده را در دست دارند. حتي رگه هايي از شوق، در دوردست هاي خاك ديده مي شود. امروز، انبوه زائران حرمش، حرم معصومه، را مي بينيم و تپش ركعات عارفانه شان را كه نامِ درختان نديده را زنده مي-كنند. «همه هستي عين زيارت نامه شده است»‌تا در برابر فضيلت هاي نامحدودِ امروز زانو بزند. فرزند مباركِ اشراق، همه نگاه ها را «پله پله تا ملاقات خدا» ‌كشانده است. ساعات امروز از مصاحبت تبسم مدينه مي‌آيند. از وادي محسوس دل.

**متن ادبی «زینب‏وار»**

نویسنده: سیدحسین ذاکرزاده

بانو! آمدی تا غربتِ غریبِ این برادر، با قدم‏های انتظار و شوق شما، رنگ دیگری بگیرد.  
آمدی تا هجرت بهارگونه و رسولْ مانندت، ذره ذره این خاک را توتیای اهل نظر کند.  
زینب‏وار آمدی تا هیچ کجا بی‏چراغ نماند و دنیا دوباره برای خواهری، داستان حماسی دیدار برادری را بنویسد که پر از آیه‏های تماشاست؛ و تاریخ، برای هر کودکی، لالایی روشن لحظه‏های انتظار شما را زمزمه کند، تا او بیاموزد رسم عشق ورزیدن را.  
در مدینه متولد شدی، اما شهرت، شهر دیگری است.  
در مدینه به دنیا آمدی؛ اما خانه تو شهر دیگری است؛ خانه تو آنجایی است که شما را با او می‏شناسند و او را با شما. تو فرزند موسایی (علیه‏السلام) و مادر این زمین؛ خواهر رضایی (علیه‏السلام) و همه کس این مردم؛ شفاخانه دلشان، قوت قلبشان، نشان راه و نور چشمانشان.  
درست است که در مدینه به دنیا آمدی، اما شهر شما حالا مأمن اهل بیت جدتان شده و خانه هر مؤمنی که به آفتاب ایمان دارد؛ حتی اگر در پشت ابر باشد.  
در کتاب خاطره جغرافیایی زمانه، این شهر، بی‏شما نامی ندارد؛ هر چند قدمتی به درازای قامت تاریخ باستان داشته باشد.  
چه خوب شد که آمدی!  
بانو! آمدی تا شفیع این مردم باشی و سزاست که همه اهل ایمان، به سفارش شما مزه بهشت را بچشند.  
بانو! چه خوب شد که آمدی!